

بقلم : آقای قویم الدوله

بقیه از شماره نهم

عبدالواسع جبلی در غزنین

عبدالواسع جبلی چون بلطائف لسان عرب و دقائق فنون ادب نیک متنظن گشت و از تفسیر و حدیث و فقه و کلام بهره‌ی اندوخت از هرات بغزنین شد. امیر دولتشاه بن بختیشاه سمرقندی در تذکره الشعراء خود مینویسد : از رفتن جبلی بغزنین تا لشکر کشی سلطان سنجر بزاوستان ۴ سال فاصله بوده است .

سنجر در سنه ۵۱۰ بغزنین تاخته، بنا بر این ورود عبدالواسع بدارالملک غزنویان بسال ۵۰۶ هجری قمری و در پایانهای روزگار پادشاهی علاء الدوله سلطان مسعود بن ابراهیم بن مسعود بن محمود بن سبکتکین و دوران وزارت خواجه بزرگ ابونصر عبدالحمید شیرازی بوده است .

پایتخت غزنویان هم - مانند هرات ، نیشابور ، بلخ و مرو - مدرس مدرسین علوم و مرجع مستعدین هر مرز و بوم و مجمع علماء نامی و جایگاه اهل دل بود .

جبلی که مدام اندیشه تربیت نفس داشت در محافل علمی و ادبی غزنین راه و با افاضل دارالملک که هریک با تفنن علوم بهری زاخر و در تبرز آداب شمسی طالع بودند اختلاط یافت و از تقریرات حکماء و دانشمندان در دقائق علم و نکت حکمت طرفها بست ، و از نسخ سودمند کتابخانه ها استفاده میکرد .

کتابخانه پادشاهی غزنین مخزن جامعی بود از انواع کتب و رسائل در لغت و تفسیر و حدیث و فقه مذاهب اربعه و حکمت و کلام و عرفان و نجوم و ریاضی و تاریخ و سیر و قصص و اسماء و دواوین شعراء عرب . شاهان دانش دوست غزنوی توجه خاصی بگرد آوردن کتب و رسائل نادر بخط مصنفین داشتند ، یکی از قصور رفیعه خود را بکتابخانه اختصاص داده بودند .

سلطان علاء الدوله مسعود سوم کتابخانه را بامیرمسعود سعد سلمان همدانی سپرده بود - مسعود سعد دارالکتب سلطنتی را چون گنجی آراسته و بهر علمی مخزنی اختصاص داده ، نزد هر يك از ائمه رساله سودمندی مییافت میگرفت و بکاتبی میداد تا نسخه‌یی بخط خوش از روی آن بنویسد ، بیشتر رزها را در کتابخانه بتصحیح مخطوطات میگذرانید ، سران با احتشام و علماء اعلام و ادباء و شعراء نامی بخدمتش میرسیدند و بچشم اکرام و اعظام دروی میدیدند ، اورا امام اهل ادب میدانستند .
عبدالواسع از خردسالی استعداد شعر گفتن داشت ، در هرات گاهگاه بدون تکلف و توقف معانی لطیفه‌یی که در گنجینه خاطرش مخزون بود طی سخن موزون بیرون میآورد .

- حکماء گفته اند که : شعر مرطبهای موزون را غریزیست .

جبلی ، چون صاحب طبع سرشار و طبیعت حساس بود ، در دارالملک غزنین که بازار شعر و ادب رونقی بسزا داشت در کنوز رموز ترانه و غزل و مدح و هجاء و حماسه و نصیب تتبع کافی کرد ، در علم عروض و قافیه و اوصاف پسندیده‌یی که کلام منظوم را می آراید چندان مهارت یافت که غرر گفتار و درر اشعارش یتیمه دهر و سلافه عصر آمد .

عبدالواسع از شعراء زبردست خراسان است ، در شاعری توانا و در فنون ادب استاد بوده ، لکن قدرت طبع و قوت قریحه خود را در اعمال صنایع بدیعی صرف نمیکرده است .

اشعاری که با صراحت یا بکنایت بعلوم مختلفه و اصطلاحات آن اشاره کرده است در دیوانش یافت میشود :

عالیست همت بهمه وقت چون فلک

صافیست نظم من بهمه وقت چون هوا

بر همت من است سخنهای من دلیل

بر نظم من بس است معانی من گوا

آنم که برده‌ام علم در علم در جهان
از گوشه‌ی تریا تا مرکز تری
با عقل من نباشد مریخ را توان
با فضل من نباشد خورشید را ذکا

سدی که جبلی در آن میزیسته عصر زرین تمدن درخشان شرق بوده، در همه کشورهای اسلامی بویژه خراسان و زاولستان و ماوراءالنهر بازار علم و ادب رونقی بسزا داشته، در هر یک از بلاد مشاعل علم و عرفان فر و زندگی و تابش خاصی داشته است.

فرهنگ اسلامی مؤلف بود بحکم ضرورت از عنصر عربی و عناصر مختلفه و اصول متباینه ایرانی و یونانی و رومی و سریانی و هندی.

سلطنت عادلانه غزنویان، و سلجوقیان و خوارزمشاهیان امنیت و آرامش را که مقدمه بسط معارف است درین اقطار مستقر کرده بود، شهرها و قصبات آباد، مردم مرفه، در زایه هر مدرسه و مسجدی مدرسین و طلاب علم بافاده و استفاده سرگرم و مستعدین از افاضان دانش ثمره فضیلت می‌پدیدند.

غزنین در آن روزگار شهری بود که مانندش هیچ جای نشان نمیدادند، بنشته اند: کانت هذه المدينة ما یجعة بالعلم والعلماء زاخرة بالادب والمتأدین و کثرفیها الشعراء والمتکلمین کثرة یتحق عناية.

دولت غزنوی بکوشش سلطان یمین الدوله ابوالقاسم محمود باوج عظمت رسید، غزنین مرکز نوینی برای علوم و ادبیات گردید. سلطان محمود علماء و دانشمندان را بدارالملک خود جلب می‌کرد (۱).

(۱) ابوالفضل محمد بن الحسین بیهقی مینویسد: سلطان محمود بدان وقت که به نیشابور بود خواجه امام بصادق تبانی را بفرزین فرستاد. درنامه دانشوران آمده است که چون بمحمود خبر رسید که چند تن از اکابر حکماء و اطباء و منجمین در دربار ابوالعباس مأمون خوارزمشاه مجتمعند، ابوالفضل حسن بن میکال را فرمود بگرگانج برود و از خوارزمشاه بخواهد که آن جماعت را بیایه سریر اعلی فرستد، حجة الحق ابو علی الحسین بن عبدالله بن سینا و ابوسهل مسیحی از رفتن غزنین اعراض کرده خوارزم را ترک گفتند، ابوالریحان بیرونی و ابن الفخار برفتن غزنین رضا دادند.

میدانیم نظم پارسی پس از استقلال صفاریان تشکیل و بتشویق سامانیان داخل در مرحله تکمیل شد.

نخستین شاعر برجسته‌یی که در زبان پارسی پیدا شد ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی است، و او مداح امیر نصر بن احمد سامانی بوده است.

- سامانیان شعراء نامی دیگر نیز داشتند: ابوالحسن شهید بن حسین بلخی و ابو منصور محمد بن احمد دقیقی سمرقندی. لکن ترقی و رواج کامل شعر و ادب پارسی راجع بعهد غزنویان است. آل سبکتکین شعر و شاعر را با توجهی تمام پروردند. هیچ گاه در يك دربار مثل دربار درخشان غزنین جمعی از شعراء بزرگ نبوده اند:

عنصری بلخی، فرخی سیستانی، عسجدی مروزی، منوچهری دامغانی، ناصر خسرو بلخی، امیر مسعود سعد سلمان، سنائی غزنوی، ابوالفرج رونی، سید حسن اشرف غزنوی و از همه بزرگتر فردوسی توسی سبک قصیده و مثنوی و غزل را بدرجه کمال رسانیدند.

پیش گفتیم جبلی بسال ۵۰۶ هجری از هرات بغزنین شد. در آنروزگار عمران زاولستان و بالاخص دارالملک غزنین با آن حسن موقع بدرجه‌یی رسیده بود که از مرغزار و سنکستان هیچ جای نماند که بمزرعه و تاکستان تبدیل نیافته باشد. اقطار جهان را غزنین بناچار محل عبور که آنچه از هندوستان و بلاد ایران و عراق و ترکستان آورند و برند بست و گشاد داد و ستد آن درین شهر بود.

سلطان علاءالدوله مسعود، که تاجداری ملک آرای و بیدار دل و روشن روان بود، ۲۶ سال با تجرع کاس دوستکانی و تدرع لباس کامرانی در پادشاهی گذرانید. ابو عثمان منهاج الدین محمد جوزجانی در طبقات ناصری مینویسد: «ابوسعده مسعود پادشاهی کریم و نیکو اخلاق و مبارک عهد و گزیده اوصاف و باداد و دهش بود.» چون سریر شاهی را از فروغ طلعت خورشید آسای خود عاطل گذاشت، خواجه بزرگ ابونصر عبدالحمید شیرازی پیک فرستاد، عضدالدوله شیرزاد را که نایب السلطنه

هندوستان و ولیمهد پدربود بتخگاه خواند. شیرزاد از لاهور بغزنین خرامید، پایتخت را بیاراستند و در معبرش گل ریختند .

سلطان عضالدوله بر تخت نیاکان خود نشست ، ابواب خیرات بر روی مردم بگشاد ، خواجه عبدالحمید را در وزارت استقلال داد و دست توانای او را در همه شئون ملک باز گذاشت .

جبلی پس از آنکه نوری از نوا در کشف علوم در ضمیرش پدیدار آمد ، و از هر خرمن خوشه‌یی چید و از هر دفتر طرفه‌یی اقتباس کرد ، کتاب بسیار فرو نگرست و در اخبار و سیر دید بشعر و شاعری گرایید . چکامه شیوائی در مدیح وزیر گفت :
صاحبی کز بزمگاه طبع و خلق و لفظ او

سال و مه باشند بی‌فر و محل و قدر و آب

روضه خلد برین و چشمه ماء معین

نافه مشک تبار و دانه در خوشاب

دوستان و ناصحانرا در وفاق و مهر اوست

دولت دارالنعیم و لذت حسن المآب

دشمنان و حاسدانرا در خلاف و کین اوست

صولت نارالجهیم و شدت سوء العذاب

بایمینش اخضر هواج باشد چون شمر

باجینش اختر و هاج باشد چون حباب

عدلرا با دولت مسعود او تیزست چنگ

ظلم را از سیرت محمود او کندست نام

خواجه چون اشعار وی را شنید و استعدادش را سنجید و دید که لطافت الفاظ

او چون چهره بتان مهوش دلربا و وجوه معانیش مانند کرشمه معشوقان جانفزاست

شاعر غرjestانی را بحضور سلطان برد و گفت : جوان آراسته مقبلی است اگر تشویق

ببند و پادشاه بروی اقبال کند معلوم است سخن را بکدام درجه رساند .

عبدالواسع منظور گشت، قصائد غراء در ستایش شیرزاد سرود و صلوات گران یافت
 امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم گوید: « بدیع الزمان عبدالواسع جبلی
 از اکمل شعراست، و چون بسن رشید رسید جهت کسب کمال بهرات رفت، مدتها
 دران دیار بسر برد، و زآن پس بغزنین شد و ملازمت بهرامشاه را ملازم گرفت،
 و بعد از ۶ سال که سلطان سنجر بیاری بهرامشاه بغزنین آمد عبدالواسع قصیده‌یی
 در مدیح سلطان سلجوقی گفته در صحبت اول مزاج اشرف متوجه رعایتش گردید
 و همراه خود او را برود برد. » بنابراین جبلی پیش از آنکه بهرامشاه بتاج و تخت
 برسد بخدمت او اختصاص یافته است.

عضدالدوله شیرزاد فطرتی نیکو داشت ولی در سرشت خوشگذران و رامش‌جوی
 بود، بیشتر در کاخها و نزهتگاههای پیرامون غزنین بمیش و طرب میگذرانید،
 بشرب مداوم و لعی تمام داشت، همه‌شب برایش جام زرین با صراحیهای پراز می
 و نقلدانه‌ها و نرگس دانه‌ها راست میگردند، دلبران ماهر و شاهدان سیمین بوی‌چون
 ستارگان تا بنده ازین سوی بدان سوی همی شدند، عود سوزی و عطر پاشی همی
 کردند.

هل العیش الا ان تلذوتشهی وان لام فیہ ذوالشنان و فندا

سالی که بدین هنوال بگذشت و نا شایستگی شیرزاد برای جهان‌نداری بر همه
 کس آشکار گشت، برادرش سلطان الدوله ارسلان در گرمسیر داورتاج بر سر نهاد،
 عضدالدوله در مصلحت کار خود فروماند، معذک لشکری آراست و خیمه از شهر
 بیرون زد. شبانه‌گام سالارانش وی را رها کرده روی باستقبال موکب سلطان الدوله
 که بسوی دارالملک یش می‌آمد آوردند، شیرزاد که از مستی باده شبانه سرگرم بود
 آنکه از خواب ناز بیدار شد که پیشتازان اردوی برادرش گرد خوابگاه او می‌گشتند.
 سلطان الدوله ابوالملوک ارسلان شاه روز ششم شوال سال ۵۰۹ با ساز
 و جلالت و آیین بظاهر غزنین رسید، اهالی پایتخت جوشیده بیرون آمدند و نثارها
 کردند از اندازه گذشته.

چون آن دارات بگذشت وملك باسانی از برادری ببرادری دیگر منتقل گشت، سلطان ارسلان خواجه قوام الملك ابو النصر هبة الله پاریسی را که سالها سپهسالار و پیشکار هندوستان بود بوزارت برگزید. از سوء حظ پادشاه این وزیر با اراده پاک سرشت بزودی حلیف فراش گشت، ایام بیماری امتداد یافت تا دست اجل دامن جاننش گرفت. امیر مسعود سعد گفت:

بونصر پاریسی ملکا جان بتوسپرد زیر اسزای مجلس عالی جز آن نداشت
سلطان الدوله، پس از گذشته شدن قوام الملك، خواجه بزرگ عبدالحمید شیرازی را بر سر کار خواند.

خواجه گفت: من پیر گشته و از کار بمانده ام. سلطان او را دلگرم کرد و نوید فراوان داد. خواجه از سراسر اضطرار و بن دندان وزارت شهریار مستبد مفرور را پذیرفت بساط عدل بگسترده و امور دوا این را در سلك انتظام کشید و آبی بروی کار آورد. ابوالفرج رونی گوید:

ترتیب فضل وقاعدۀ دین و رسم داد عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد

سلطان الدوله ارسلان در ۲۳ سالگی بتاج و تخت رسید، جوانی بد خوی و خشن نهاد و کینه توز بود، ولی با همه خشونت و زعارت و باریک گیری حدت ذهن داشت. صاحب طبقات ناصری مینویسد: سلطان الدوله ارسلان شاه پس از غلبه بر شیراز برادران دیگر خود را زندان کرد و میل در چشم کشید. بهرامشاه که مادرش ملکه مهد عراق دخت سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی بود مجال فرار یافت و بمرور رفت و بفخال خود سنجر التجا کرد.

سلطان سنجر در آن هنگام فرمانفرمای کشور پهناور خراسان بود و برادرش غیاث الدین ابوشجاع محمد بن ملکشاه شاهنشاه ممالک ایران و مضافات.

سنجر بهرامشاه را که بر نای در رسیده یی بود پناه داد و نیکو داشت، رسولی بددبار غزنین فرستاد و ارسلان را از پیچیدن با برادران نکوهش کرد. چون پادشاه مفرور غزنوی بدان پیام وقعی ننهاد و چند پسر مهد عراق را در پیش چشم ملکه از پای

در آورد ، سلطان سنجر سخت بر آشفت و بگرد آمدن سپاه خراسان فرمان داد . سلطان الدوله چون از بسیج لشکر خراسان آگهی یافت مشغول دل گشت و جای آن بود ، چاره کار را بمحمد بن ملک‌شاه متوسل شد ، رسول آنجا رسید و پیغامها بروجه نیک بگزارد . سلطان محمد که تختگاهش عراق بود بمر و کس فرستاد که اگر برادرش رهسپار غزنین نشده است او را از رفتن بازدارد ، ولی فرستاده بموقع نرسید . و سنجر با لشکری که شماره اش از ستاره فزون بود بزاوستان تاخت .

سلطان الدوله مهد عراق را با تحف بسیار و دو بیست هزار دینار نزد سنجر فرستاد و خواستار آشتی شد . سلطان سنجر خواست باز گردد بهرامشاه رضانداد . چون سنجر به « بست » رسید امیر ابوالفضل نصر بن خلف والی سیستان در آنجا باردوی او پیوست . سلطان الدوله از منجمین اختیار خواست که بدان اختیار برود ، هیچ اختیار نبود . خود در انتظار ساعت سعد ماند و لشکری با سز تمام فرستاد مگر راه را بر سنجر بگیرند .

بالاخره در روز و ساعتی که اختر شناسان گفتند از شهر خیمه بیرون زد و با ۳۰ هزار سوار و پیاده ۱۶۰۰ پیل خیمه جنگی و غلامان سرایی بمقابله آمد . در دشت « شهر آباد » فریقین تلاقی کردند . بامدادان چون آواز اذان و بانگ خروس بالهان کوس پیوست ، شعله آتش جنگ بالا گرفت و زبانه اش از زبانای نجوم گذشت .

بجینید لشکر چو دریای صرصر
بفرید شندف چوتندر به نیشان
عرصه کارزار لاله زار گشت ، رود خون بدانگونه در دره وهامون روان شد که فر جیحون بشکست ، و خلق کثیر از دوروی بقتل رسیدند .

زبس گرد اسبان و خون سواران
هوا گشت تازی زمین گشت اغبر
سلطان ارسلان مغلوب شد ، خیمه و خر گاه و هر چه داشت یله کرد و گریخت . سنجر بموضعی فرود آمد و سواران آسوده تر دم هزیمتیان رفتند و بسیار پیاده ازهر دستی گرفتند .

سنجر ظاهر غزنین را لشکرگاه ساخت و سپاهیان خود را از غارت دارالملک آل سبکتکین بازداشت. بهت و سکوتی آمیخته با ترس و وحشت در غزنین حکم فرما شد. اهالی شهر بدم طاعت پیش رفته موکب سلطان سلجوقی را پیشباز و بضاعت ضراعت پیشکش کردند.

روز سوم شوال ۵۱۰ سلطان سنجر بغزنین درآمد. کوشک را آراسته و سراسر شهر را زینت کرده بودند. سنجر براسبی کوه پیکر سوار و بهرامشاه پیاده پیشاپیش وی میرفت.

سلطان سنجر بهرامشاه را برادر ننگ نیاکانش نشانید. ارکان دولت و اولیاء وحشم و اعیان و ولایت داران پیش آمدند و بی اندازه نثار کردند. عبدالواسع جبلی قصیده‌یی بدین مطلع در بارگاه بمشهد سنجر خواند:

گر فلک همچو بارگاه هستی شاه بهرامشاه شاه هستی

سلطان سنجر چهل روز در تختگاه آل سبکتکین بماند و اموال نامحصور از خزائن غزنویان بدست آورد، از جمله: ۵ تاج گوهر نشان، ۱۷ سریر از زر ناب، ۳۰۰ زین و منطقه که بگوهرهای آبدار ترسیع یافته بود.

ارسالان که بلاه و فرار کرده بود، چون از بازگشت سلطان سنجر آگاه شد، با سپاه هندوستان بغزنین تاخت.

چنین گفت: کز گردش روزگار مرا بهره کین آمد و کارزار

بهرامشاه بیامیان رفت، سنجر لشکری قوی با سالاری نامور بمدد وی فرستاد که ارسالان را مغلوب و اسیر کرده خواستند بمر و ببرند، بهرامشاه زر و خاسته بسیار بایشان داد تا برادر را با وسپردند.

سلطان یمین الدوله بهرامشاه غازی رویی زیبا و قامتی دسا و مشاهده‌یی بارگاه آراداشت، جمال صورتش را کمال معنی انباز بود، و پاکی ذاتش با حسن صفات همساز.

بیلا چو سرو و بدیدار ماه جهانگیر و نازان بدو تاج و گاه

یمن الدوله کار را بجد پیش گرفت. خواجه بزرگ عبدالحمید شیرازی را بدست وزارت خواند. خواجه که عمری بسزا یافته و او را سال بر آمده بود هر چه کرد که پیرانه سردست از وی بدارند تا عبادت بگذرانند سودمند نیفتاد. پادشاه، که پایگاه هر کدام از رجال را میدانست، گفت: خواجه ما را بجای پدراست، مهمات بسیار درپیش داریم، واجب کند که کفایت خود را از ما دریغ ندارد.

خواجه ابوالنصر عبدالحمید قدی و دیداری نیکو داشت، خویشتن دار و در عواقب امورینا و برتدارک حوادث قادر و توانا بود.

ورث الوزارة کابراً عن کابر موصولة الاسناد بالاسناد

پدرش خواجه ابونصر احمد بن محمد بن عبدالصمد شیرازی وزیر صاحب تدبیر سلطان نصرالدوله ابوسعید مسعود و سلطان شهاب الدوله مودود بود، نیایش خواجه ابوطاهر محمد بن عبدالصمد صاحب دیوان رسائل ابوالعباس تاش سپهسالار آل سامان بود، در حالات او نبشته اند: کان یناضل الصاحب اسماعیل بن عباد فیخرق علیه قرطاس الادب فیملأ الدلو الی عقد الکرب.

خواجه عبدالحمید فاضلی مترسل و در نیکو کاری یگانه روزگار بود، بقرباء و ابناء سیل میرسید، از درماندگان و بینوایان دستگیری میکرد، برعمال و مباشرین امور دیوانی سخت میکرد، همش مصرف امنیت و آبادی مملکت و آسایش رعیت بود.

ترتیب فضل وقاعده دین و رسم داد عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد

(بوالفرج رونی)

بهرامشاه در عنفوان جوانی که او ان نشاط و کامرانیت بتاج و تخت رسید، روش او برکش تاجداران پیشین برتری داشت. چون سلطان سنجر جانب وی را باصناف الطاف مراعات میکرد ۳۶ سال بکامرانی ملک راند. چندکرت بسیرت اسلاف خود بالشگری آراسته بغزو کفار هند رفت و بسیاری قلاع و بلدان آن شبه جزیره پهناور را گشود.

یمین الدوله شعر شناس و شاعر نواز و دانش دوست بود و موسیقی نیک میدانست. حکیم سنائی کتاب حدیقه را بنامش کرد، نصرالله بن محمد شیرازی کلیله و دمنه را بدستور بهرامشاه از تازی پیارسی ادبی نقل کردند. عبدالواسع جبلی چند سال بخدمت یمین الدوله (پیش از رسیدن بتاج و تخت) اختصاص داشت و بسا مال و خواسته بسیار در رکاب سلطان سنجر برورفت ..

- ناتمام -

دوست و دشمن

خاقانیا بتقویت دوست دل میند
 وز غصه و شکایت دشمن جگر مخور
 بر هیچ دوست تکیه مزن، کو بعاقبت
 دشمن نماید و نبرد دوستی بسر
 گردوست از غرور هنر بیندت نه عیب
 دشمن بعیب کردنت افزون کند هنر
 ترسی ز طعن دشمن و گردی بلند نام
 بینی غرور دوست شوی پست و مختصر
 پس دوست دشمن است، بانصاف بازیین
 پس دشمن است دوست، بتحقیق درنگر
 خاقانی